

Global Storybooks

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

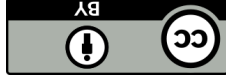
انٲاقام پڙندى عسل ٲنا

✎ Zulu folktale

✎ Wiehan de Jager

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



انٲاقام پڙندى عسل ٲنا



✎ Zulu folktale

✎ Wiehan de Jager

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

4

دري ٲڙد



این داستان نگده، پرنده‌ی عسل‌نما و مرد حریصی به نام گینگیله می‌باشد. یک روز زمانی که گینگیله برای شکار بیرون رفته بود، صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگیله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. “جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک”، صدای حرکت پرنده روی برگ‌ها شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او “جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک” می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد تا اینکه مطمئن شود که گینگیله دارد او را تعقیب می‌کند.

یوزن هری راجید | هکله نه یوز  
 ،تین تجره ریتن پاشی در یوزنونه زینکله کتیکه؟“ هسی هسیر منیر  
 نتر اراخه زینکله اراخه “تکونکست اوجی اراخه اراخه اراخه  
 هکله کتیکه کتیکه هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله  
 و اراخه هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله  
 هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله هکله





بنا برایین گینگله نیزه‌ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکده دود زیادی تولید می‌کند، مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندان‌ش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوخت و دود می‌کرد، شروع به بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.





وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد و یک مشت پر از شانه‌ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می‌چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت توته‌ی عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی شانه اش حمل می‌کرد، قرار داد و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد و با یک ضربه‌ی سنگین روی زمین فرود آمد و زانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود، لنگان لنگان دور شد. از خوش‌چانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب‌آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل‌نما انتقامش را گرفت و گینگیله درس عبرت گرفت.





ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، “ویک-تورر! ویک-تورر!” گینگیله ایستادوبه پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. “تو مقداری عسل می‌خواهی دوست من؟ بلی! ولی من همه‌ی کلرها را خودم کردم، و زیاد نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست‌داشتنی را با تو تقسیم کنم؟” سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می‌دهد!



چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، “آهن.” “کندو باید در این درخت باشد.” او به زودی آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تلاش کرد.